

## کتاب و کتاب‌خوانی

چند روز پیش از طریق برخی از دوستان مطلع شدم، روزهایی که سپری شد، «هفته کتاب» بود؛ مترصد بودم به همین مناسبت چند سطری بنویسم، به سبب اشتغالات عدیده، انجام آن مهم تا کنون به تأخیر افتاد.

خوش دارم به جای سخنان کم و بیش کلیشه‌ای درباره اهمیت کتاب و کتاب‌خوانی در زندگی انسانی که بسیار درباره آن گفته‌اند و شنیده‌ایم، مختصراً از تجربه زیسته خود در این باب بنویسم و از رابطه درازآهنگ خود با این موجود کاغذی پرده برگیرم.

هنوز دانش آموزدوره راهنمایی بودم که در تابستان‌ها و ایام فراغت، افزون بر بازی‌گوشی و دنبال توپ فوتبال دیدن و شنا کردن، به توصیه مؤکد پدرم، به‌رغم میل، برخی از کتاب‌ها را در بازه زمانی مشخصی می‌خواندم و خلاصه‌ای از آنها تهیه می‌کردم و به عنوان کارموظفی تحویل می‌دادم. از بخت بلندم، پس از اتمام این دوره و ورود به دبیرستان، تا روزگار کنونی، به اقتضای علاقه و شغل و کار و بار، خواندن کتاب بدل به بخشی لاینفک از زندگی من شده و آن اجبار و کراهت به شوق و رغبت بدل گشته؛ به نحوی که کمتر کاری در زندگی به اندازه خواندن و نوشتن برایم فرح‌بخش و روح‌نواز بوده است...

به قول حافظ «بیار باده که بنیاد عمر بر باد است». عمر ما بر روی این کره خاکی کوتاه است و مجال و فرصتی که در اختیار داریم، محدود. در این چند صباح، انسان‌هایی که با کتاب مانوس‌اند و آثار کاغذی و دیجیتال را ورق می‌زنند، بسی بیش از دیگران عمر می‌کنند و دنیای وسیع‌تر و هاضمه فراختر و آگاهی بیشتری را نصیب می‌برند؛ که به سبب آشنایی با تجارب زیسته دیگران و تأملات و یافته‌های‌شان درباره تاریخ، فرهنگ، اندیشه، دین، رمان، شعر، روان‌انسان، جامعه، هنر، ... تو گویی شریک زندگی آنها شده، روزگاری را با آنها سپری کرده و بر عمر خویش می‌افزایند.

در سالیان اخیر، بارها برایم رخ داده که پس از خواندن رمانی و یا یک اثر فلسفی، ادبی و تاریخی، مدت‌ها ذهنم درگیر آن اثر و شخصیت‌ها و مضامینش بوده است. برخی از اوقات چنان غرق خواندن یک اثر می‌شوم که گذر زمان را حس نمی‌کنم و به قول اسپینوزا، لذتی عقلانی (intellectual pleasure) را در عمق وجودم تجربه می‌کنم و اوقاتم خوش می‌شود.

خواندن دوباره یا چند باره برخی از آثار ماندگار نظیر «برادران کارامازوف»، «جنایات و مکافات»، «رساله منطقی - فلسفی»، «وقتی نیچه گریست»، «درمان شوپنهاور»، «مثنوی»، «دیوان حافظ» و «هشت کتاب».. لذتی مضاعف دارد و آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند:

هر وقت خوش که دست دهد مغتم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

آخرین آنها، خواندن دو اثر Spinoza، نوشته مایکل روکا و The concept of Prayer، نوشته دی.زی. فیلیپس (فیلسوف دین ویتگنشتاینی) طی یک ماه گذشته بوده است.

آرزومی کنم همه دوستان و عزیزان، با گنجاندن جایی برای کتاب خواندن در برنامه هفتگی و ماهانه خود، لذات عقلانی و هاضمه فراخ را، بیش از گذشته نصیب برند و به اقتضای سقراط زندگی سنجیده‌ای پیشه کنند و بر عمر خویش بیفزایند...